

راجست وجود کرد تا اینکه بالاخره دستش به چیز آشنایی خورد: کلید!

ناگهان در باز شد و جیمی و خواهرش همراه دودی غلیظ بیرون افتادند. کرو کر از دیدن آنها تعجب کرد. دخترها را گوشه‌ای برد تا هر چه سریعتر از پله‌های اضطراری از ساختمان بیرون ببرد. وقتی به حیاط رسیدند و با همسایه‌ها روبرو شدند که برای کمک به جیمی و خواهرش شتافته بودند، تازه آن موقع بود که جیمی با گریه گفت: "مادر من هنوز تو خونه ست." جیمی که به سختی نفس می کشید، نگران بود و اشک می ریخت. کرو کر با ناراحتی به دخترها خیره مانده بود. در دلش گفت باید کاری کند. ممکن است تار سیدن ماموران آتش نشانی خیلی دیر شود و زمان مفید کمک را از دست بدهد. به پله‌ها نگاهی انداخت. دود غلیظ تقریباً یک متر با آنها فاصله داشت. بار دیگر به دخترها چشم دوخت. تردید جایز نبود. به جیمی و خواهرش گفت نگران نباشند. چون هر طور شده مادرشان رانجات می دهد و وسالم به آنها می رساند. بعد نفس عمیقی کشید و شتابان از راه پله‌های اضطراری بالا رفت.

جیمی روی چمنها تنه شده بود و همچنان اشک می ریخت ولی سعی می کرد خواهر کوچکش را آرام کند. به خواهرش دلداری می داد و می گفت بهتر است به جای گریه برای نجات مادرشان دعا کنند.

کرو کر بار دیگر از پله‌ها بالا رفت و خودش را به سختی به آپارتمان ۳۲۱ رساند. حالا دید کمتری داشت و حتی نمی توانست جلو پایش را واضح ببیند. با چنین وضعیتی از قبل آشنایی داشت و خوب می دانست باید چکار کند. پس روی دستها و زانوئانش خم شد و به جای راه رفتن، می خزید و جلو می رفت. نزدیک سطح زمین هوای بیشتری داشت. سعی می کرد تاجایی که می تواند ریه‌هایش را از هوای موجود پر کند. ولی با سرعتی که دود همه جا را احاطه می کرد در کمتر از چند دقیقه دیگر هوایی برای نفس کشیدن باقی نمی ماند. چشم‌هایش می سوخت و به سختی مسیر حرکتش را می دید. اما نمی خواست ناامید شود. به خودش می گفت به دخترها قول داده و باید هر طور شده مادرشان را پیدا کند و نجات بدهد. کوشش کرد فکرش

را متمرکز کند و برای پیدا کردن مادر دخترها، استراتژی مناسبی طرح ریزی کند. آیا مادر بچه‌ها در اتاق خواب بود؟ اگر اینطور بود، اتاق خواب کجاست؟ کرو کر این را می دانست که واحد ۳۲۱، آپارتمانی دو خوابه است. اما از خودش پرسید آیا نقشه آپارتمان، شبیه خانه خودش است یا محل قرار گرفتن اتاق خوابها فرق دارد؟ از همان لحظه‌ای که چهار دست و پا وارد آپارتمان ۳۲۱ شده بود این واقعیت را می دانست که فرصت چندانی ندارد و باید خیلی سریع و بدون

رابینند. کرو کر از سمت راست می رفت که ناگهان صدای ناله خفیف و گنگی را از سمت پیش شنید. به طرف چپ تغییر جهت داد و همانطور چهار دست و پا رفت تا اینکه دستش به چیزی خورد. کمی جست و جو کرد و پای خانم دبروین را تشخیص داد. کرو کر پارامحکم گرفت و کوشش کرد آن را به طرف خودش بکشد ولی این اتفاق نیفتاد. تاریکی اجازه نمی داد کرو کر بفهمد مشکل چیست. جلو رفت تا متوجه وضعیت شود. خانم وین، لبه دیوار جدا کننده اتاق خواب و هال را محکم گرفته بود.

همه جا را دود گرفته بود. دیوید در تاریکی گشت و گشت و آن زن را پیدا کرد. تلاش کرد او را به سمت در خروجی بکشاند ولی هر چه تقلا کرد، نتوانست او را تکان بدهد



کوکترین خطایی کارش را پیش ببرد. هر لحظه امکان داشت آتش زبانه بکشد و آن وقت از دست کسی کاری ساخته نبود. تند تند نفس می کشید و پشت سر هم سرفه می کرد اما یک چیز را خوب می دانست و آن را با خودش زمزمه می کرد: یا مادر بچه‌ها را پیدا می کنم و صحیح و سالم نجات می دهم یا خودم هم زنده از اینجا بیرون نمی روم. کرو کر در دوران خدمتش آتشهای مهیب و خطرناکی دیده بود ولی مهمترین فرق آن ماموریتها با آپارتمان شماره ۳۲۱ این بود که در همه آنها لباس مخصوص و ماسک اکسیژن داشت و از همه مهمتر، همکارانش هم بودند و همگی با هم و به کمک هم ماموریت را به انجام می رساندند اما حالا با پیراهن و شلوار و بدون ماسک اکسیژن و تنها آمده بود مادری را نجات بدهد.

سرسش را پایین تر آورد تا دقیق تر دور و برش



کرو کر با فریاد از خانم وین خواست دیوار را رها کند. و بعد با قدرت زیاد انگشتهای خانم وین را از دیوار جدا کرد و او را کشان کشان به طرف در ورودی آپارتمان برد. خانم وین که تا چند ثانیه پیش صدای گنگ و نامفهومی داشت حالا کاملاً ساکت شده بود و کرو کر حدس می زد از هوش رفته باشد. وزن خانم وین در آن وضعیت سنگین تر از چیزی شده بود که کرو کر تصور می کرد. کرو کر باید روی پاهایش می ایستاد تا خانم وین را از مهلکه بیرون ببرد اما در آن وضعیت تیره و تاریک انجام این کار بسیار دشوار بود. هر لحظه امکان داشت شعله‌های آتش در تمام خانه زبانه بکشد و تلاش کرو کر بی نتیجه بماند. تقریباً یک متر به در ورودی مانده بود. کرو کر احساس خطر می کرد و مدام در دلش دعا می کرد که اتفاق ناگواری نیفتد و وسالم از در خانه بیرون بروند. صدای مهیبی به گوش رسید. حدس کرو کر به واقعیت تبدیل شده بود و حالا آتش زبانه کشان به آنها نزدیک می شد. کرو کر آخرین رمقش را جمع کرد و خانم وین را بیرون کشید.

صدای آژیر ماشینهای آتش نشانی از مسافتی دور به گوش می رسید. وقتی کرو کر خسته سرانجام پس از کوشش بسیار به باگرد طبقه پایین رسید، با خودش گفت بهتر است کمی توقف کند و ضربان قلب خانم وین را کنترل کند. دبروین در این مدت واکنشی نشان نداده و حتی کلمه‌ای حرف نزده بود. کرو کر نگران بود و با خودش می گفت نکنده زن بقیه در صفحه ۴۹